

طنز و تند زبانی سیاسی در دوره مشروطه

محمدعلی همایون کاتوزیان

منبع :

<http://fis-iran.org>

ایران نامه : (بنیاد مطالعات ایران در امریکا)

ادبیات انقلاب مشروطه دوران بیست ساله پس آن -از 1905 تا 1925 از نظر طنز میزان هجو و تند زبانی سیاسی در تاریخ ایران بی نظیر است. بیشتر این آثار در روزنامه ها و شب نامه های آن دوران منتشر می شد. البته فحاشی و هرزه درآئی در شعر قدیم فارسی سابقه ای طولانی داشت. از نمونه های معروف شاعرانی که هجوهای تند و تیز می کردند می توان از نوری ابیوردی، سوزنی سمرقندی، خاقانی شیروانی، ادیب صابر و رشیدالدین وطواط نام برد. نوری در قطعه ای می گوید:

نوری نام هجو می نبرد
چون ترا چشم بر عطاست هنوز

دست خر نام می برد لیکن
می نگوید که در کجاست هنوز

بعضی از شاعران قرن نوزدهم نیز از هجو و هزل یکدیگر و دیگران رویگردان نبودند. یغمای حنوقی که در این نوع شعر دست بلندی داشت در قطعه ای کل مخلوق خدا- حتی جانوران- را زن قحبه خواند. شاعر معاصر او قانعی شیرازی- که لابد به عنوان یکی از مخلوقات خودرا مشمول این تعارف دانسته بود- قطعه ای در پاسخ به این شعر یغما گفت که با این بیت آغاز می شد: آن شاعر زن قحبه که یغماش بنامند زن قحبه بود نامش و زن قحگی اش کار.

هجو و هزل کلاسیک معمولاً یا برای انتقام جویی شخصی بود یا برای گرفتن انتقام شاه یا امیری از دشمنش، یا برای این که صاحب مالی به شاعر پول نداده بود یا برای تهدید کردن صاحب مالی که اگر پول ندهد بدگویی و هرزه درآیی برضد او ادامه خواهد یافت. گذشته از این، هجو و هزل مانند شعرهای دیگر معمولاً به صورت نوشته پخش نمی شد بلکه شفاهی از این دهان به آن دهان نقل می چرخید تا اگر شاعر آنقدر اهمیت می داشت که بالاخره دیوانی از شعرهای خود را تدوین و (پس از ظهور صنعت چاپ) چاپ کند در آن منتشر شود.

با انقلاب مشروطه وضع دیگری پدید آمد. غیر از مجالس وعظ و بحث و سخنرانی، روزنامه رسانه اصلی گفتگوها و ابراز آراء و عقاید انقلابی شد و «عرضه عمومی» ای پدید آمد که تا آن زمان دیده نشده بود. و شاعرها و نویسندگان جوان و انقلابی مدرن دقیقاً برای این می گفتند و می نوشتند که امروز و فردا در مجلس خوانده شود یا در نشریه ای منتشر گردد. گذشته از این، تهمت زنی و بدگویی و هرزه درآیی جنبه خصوصی، تفننی و استثنایی خود را از دست داد، بلکه کاملاً سیاسی شد و به صورت یکی از مهم ترین و مؤثر ترین ابزار مبارزه سیاسی

درآمد. چنین چیزی در تاریخ سیاسی و ادبی کشور سابقه نداشت.

انقلاب مشروطه نخستین قیام ضد استبدادی بود که هدف آن-دست کم در ظاهر و لفظ و شعار- از صرف انهدام دولت استبدادی موجود فراتر رفت و صریحاً خواستار برانداختن رژیم استبدادی و جانشین کردن حکومت قانون شد. و مآلاً حتی از این هم پیشتر رفت و اصول و مبانی یک «حکومت ملی» (اصطلاحی که برای "دموکراسی" به کار می بردند) را نیز در چارچوب قانون اساسی مشروطه طرح ریزی کرد. این خواست در آن دوران نتیجه یادگیری از اندیشه ها و (بیشتر) تجربیات و واقعیات ملموس اروپا بود که در آن حکومت- با همه تنوع تاریخی و مقطعی آن- منوط و مشروط به ضابطه و قرارداد و قانون بود، و شاه (یا دولت) نمی توانست هرکاری که بخواهد بکند. این نکته را اندیشمندان انقلاب مشروطه و شرکت کنندگان در آن خوب و دقیق فهمیده بودند، اما در دوره های بعدی- بیشتر بر اثر کشانده شدن بی جا و بدون تطبیقِ دعوای ایدئولوژیک فرنگی به ایران- تا اندازه زیادی از دست رفت.

مآ خیلی از جوانان انقلاب مشروطه و پس از آن وقتی که خواستند همین مفاهیم حکومت انون و حکومت ملی را در جامعه به کار اندازند نتیجه ای که گرفتند غالباً با تصور سنتی استبداد یکی بود: یعنی آزادی مطلق و بدون قید و شرط؛ که همان خودسری و استبداد افراد و گروه های جامعه است.

ادبیات سیاسی مشروطه و پس از آن- به ویژه طنز و هجو و هرزه درآئی آن دوره- را در چنین چارچوبی می توان درک و تحلیل کرد. وگرنه چگونه می توان توضیح داد که کسانی که ظاهراً شیفته نظامی چون نظام فرانسه و بلژیک و هلند و انگلیس بودند در روزنامه هاشان چیزی برای مادر و خواهر یکدیگر، به علاوه مادر و خواهر شاه و وزیر و وکیل و آخوند و تاجر باقی نگذارند. که بنویسند مادرشاه با مردی جز شوهرش رابطه دارد. و بگویند «ر مجلس چهارم خر ر بر خر نر بود».

البته همه طنز و هجو دوره بیست ساله مشروطه سیاسی نیست، و همه طنز سیاسی هم هجو و فحاشی نیست. اما رویهمرفته اصل بر این هردوست. یعنی مقدار زیادی از طنز این دوره-خاصه، اما نه فقط، در شعر- سیاسی ست. مثلاً طنز جمال زاده به کلی مستثناسیت. یعنی اگرچه گاهی- در واقع خیلی به ندرت-واژه نسبتاً رکیکی ممکن است دیده شود، اما نوشته مستهجن نیست و به طریق اولی تهمت و ناسزا در آن دیده نمی شود. در شعر اشرف بدین حسینی گیلانی که تقریباً سراسر سیاسی است اگرچه شور و حرارت و بدگویی زیاد است ولی حرف رکیک و فحش ناموسی نیست. همچنین از ملک الشعراء بهار در زمان انقلاب مشروطه شعر سیاسی مستهجن وجود ندارد، اما در دوره های بعد مقدار هزل و هجو سیاسی از او مانده که- بویژه آن چندتا که منتشر نشده اند- بی قیود و حدودند. ادیب لممالک فراهانی نیز شعر و طنز سیاسی دارد اما فحش و ناسزا از او در دست نیست. ایرج اساساً شاعری سیاسی به معنای بیشتر شاعران سرشناس دوره خود نبود، و اگرچه گاهی شدیدترین بی قیدی های لفظی را- مثلاً در «عارف نامه» و در اشعار دیگرش نیز- می توان یافت اما در شعرهای معدود سیاسی اش از این گونه بی قیدی ها به ندرت دیده می شود. در ستون «چرند پزند» دهخدا در روزنامه **صویراسرافیل** حرف فحش و رکیک به معنای عادی کلمه وجود نداشت اما- گرچه این ستون پیش از کودتای محمدعلی شاه نوشته می شد- تندروی و رسواسازی و بدگویی در آن کم نبود.

در زمینه هجو و هتاک و هرزه درآیی سیاسی در دوره مشروطه نشان درجه یک را باید بخصوص به سه شاعر سخت پرشور و حرارت- عرف، عشیقی و فرخی یزدی- داد. اینان بی شک مردانی پاک نهاد و آرمانگرا و کمال پرست بودند. اما همین سبب می شد که- گاه به مجرد اختلاف نظر کوچکی-نسبت به دیگران، و نه فقط اهل سیاست، به شدت هتاک کنند. در واقع، در میان بزرگان سیاسی دوره مشروطه کمتر کسی را می توان یافت که دست کم در

یکی دو نوبت مشمول عنایات این سه شاعر نازکدل و کم تحمل نشده باشد. وثوق الدوله و قوالهسلطنه و مدرس که سهل است، حتی کسانی با محبوبیت و جاهت ملی برادران مشیرالدوله و مؤتمن الملک از زبان عشقی و عارف نرسند. مثلاً عارف می گوید: مؤتمن کم خر از برادر نیست که ر از کبود کمتر نیست؛ و عشقی: گو رود مؤتمن الملک به مجلس گاهی احتراماً به سر رهگذرش باید رید.

زبان دهخدا در کوبیدن محمدعلی شاه و یاران او و همه سلسله قاجار تند و تیز و گزنده است؛ نمودار جو خصمانه و آشتی ناپذیری ست که ادامه آن ناگزیر به برخورد و حذف فیزیکی می انجامید، چنانکه بالاخره شاه مجلس را بمباران کرد و آزادیخواهان را به بند کشید. مثلاً در یکی از مقالات «چرند پرند» خطاب به آدام اسمیت «پدر علم اکونومی» می گوید:

تو گفته ای که تولید و ثروت ناشی از سه منبع تولید یعنی طبیعت و سرمایه و کار است. شاه ایران که کار نمی کند و از آن وقت که به شبی یک حب نریاک عادت کرده طبیعتش آن قدر عمل نمی کند. سرمایه ای هم که در بساطش نیست. پس حالا به عقیده تو باید شاه ستش را بگذارد روی دستش و بریر تماشا کند به امیر بهادر. و امیر بهادر هم به قول ترک ها مال مال نگاه کند به روی شاه؟ این طور نیست. شاه در دربار سفره ای می اندازد و رجال را دعوت می کند. ولیعهد را می نشانند میان همان سفره. دلاک را هم خبر می کنند. یک دفعه مثلاً از لای عمّامه شیخ فضل الله. . . یک گنجشک در می آید و می پرد میان اطاق. ولیعهد چشمش را می دوزد به طرف گنجشک، دلاک عمل (ختنه) را تمام می کند. آن وقت یک دفعه می بینی که یکصد و پنجاه و دوهزار دست رفت توی جیب ها، هی شاهي، هی پنجشاهي، پناباد و قران است که مثل باران می ریزد توی سفره. . . حالا به من بگو بینم این پول ها از کجا پیدا شد؟ طبیعت اینجا کمک کرد، یا شاه دستش را از سیاه به سفید زد، یا یک سرمایه برای این کار گذاشته شد؟¹

یکی از ظریف ترین طنزهای سیاسی این دوره کار ایرج است که اصولاً اهل فعالیت و تبلیغات سیاسی نبود. این قطعه را در زمانی نوشته است که شیخ فضل الله نوری به عنوان اعتراض به مجلس اول در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشسته بود:

حجت الاسلام کتک می زند
رسر و مغزت دگنگ می زند

تک زن سختی بُوَد این پهلوان
ملفتش باش که چک می زند

دستش اگر بر فکلی ها رسد
گوز یکایک به آک می زند

مختصراً هرشب درجوف پارک
یارو صد جور کلک می زند

حالا در حضرت عبدالعظیم
نیخ در دوز و کلک می زند

ان شاء الله دو روز دگر
خیمه از آنجا به درک می زند...

مجلس شورا است که بادست حق

سیم بدان را به محک می زند

هرجا خواهی به سلامت برو
بَلتَ اللهُ مَعَكَ می زند. . 3.

یکی از موارد نادر دیگری که در آن ایرج شعر سیاسی گفته هجو نامه ای است که به خاطر تأثر شدید از مرگ کلنل محمدتقی خان پسیان بر ضد قوام السلطنه گفته و ضمن آن از برادرش وثوق الدوله نیز بدگویی کرده است. در آن زمان قوام رئیس الوزرا (نخست وزیر) بود:

ین رئیس الوزرا قابل فرّاشی نیست
لایق آن که تو دلبسته آن باشی نیست

همتش جز پی خادمی وکلاّشی نیست
در بساطش بجز از مرتشی وراشی نیست

گر جهان را بسپاریش جهان را بخورد
وروطن لقمه نانی شود آن را بخورد

از قول قوام:

این وطن مایه ننگ است پی دخت باش
هرچه گویند جفنگ است پی دخت باش

پای این قافله لنگ است پی دخت باش
شهرما شهر فرنگ است پی دخت باش

دست و پا کن که خریدچمدان باید کرد
فکر کالسکه و راه همدان باید کرد

و توجه یکی از دوستان قوام به او:

کن آن کار که کرده ست وثوق الدوله
نه دگر کج شود از بهر وطن نه چوله

در هتل مقعد خود پاک کند با حوله
والس می رقصد با مادموازل ژاکوله

برده پولی و کنون با دل خوش خرج کند
ائماً قر دهد و فرزند و فرج کند4

عارف قزوینی برخلاف ایرج شاعری غمگین و افسرده و خشمگین و بدبین بود، و طنز و طیبیت و شوخ طبعی با شخصیت و روان شناسی او چندان سازگاری نداشت. در نتیجه آنچه به نام طنز می توان از او نقل کرد تقریباً تماماً هجو و بدگویی ست. دو سه بیت از مثنوی "خرنامه" عارف مشهور است اما خود این شعر چندان شهرتی ندارد. خشم و ناشکیبایی عارف در این شعر به صورت ناپسزگویی به بزرگ و کوچک و خواص و عوام ظاهر می شود. شعر به بهانه حش دادن به سید اشرف الدین گیلانی و روزنامه اش **نسیم شمال** شروع می شود و به سرعت به عالم و آدم گسترش می یابد. شرف الدین خود از شاعران سیاسی و طنز نویس

خستگي ناپذير انقلاب مشروطه بود. عارف مي گويد:

خواندم امروز من نسيم شمال
خوانده نا خوانده کردمش پامال

دُرَيْتِ سَيِّدٍ اشرف را
نامه سر به پا مزخرف را. . .

اي خرازين خران چه مي خواهي
تو زخود بدتر آن چه مي خواهي؟

قل اين مَلِكِ بي لجام خرنند
به خدا جمله خاص وعام خرنند. . .

شاه و كابينه و وزير خرنند
از اميرانش تا فقير خرنند

از "مقامات" هاي عاليه خر
برسد تا وزير ماليه خر. . .

آن كه دارد رياست وزرا
ه خداوند خالق دو سد را

زان خران جملگي بزرگتر است
مي توان گفت يك طويله خراست. . .

شحنه وشيخ تا عيسس همه خر
ن و فرزند و همنفَس همه خر. . .

سر بازار تا خيابان خر
شهر و ده، كشور و بيابان خر

مُكَلَّاش تا معمَّم خر
فَعَلَه و كارگر مسلم خر

واعظ و روضه خوان منبر خر
هم زمحراب تا دم در خر

روسپي- در ميانه همه زن-از خريّت
به فرق خود قمه زن

و راه نجات از اين خربازار؟

بلشويك است خضر راه نجات
بر محمد و آله صلوات

اي لنين اي فرشته رحمت

کن قدم رنجه زود و بی زحمت

تخم چشم من آشیانه توست
هین بفرماکه خانه خانه توست

ود این مملکت مسدّ خر کن
بارگیری از این همه خرکن

یا خرابش بکن و یا آباد
رحمت حق به امتحان تو باد5

مشابه همین آراء و عواطف را در قصیده إخوانیه ای هم که عارف خطاب به علی حریری معروف به علی بیرنگ گفته می توان دید:

شاه و وزیر و کیل و حاکم و محکوم
رشوه بگیرند و رشوه خوار علی جان

عصر تمدن بین و دور تجدّد
از فکلی های لاله زار علی جان

ملت وجدان کُش و زبون و ریاکار
باربر غیر و بردبار علی جان. . .

مجلس ننگین، وکیل خائن و قاتل
دولت و کابینه لکه دار علی جان. . .

لعنت بر یارم و دیارم و لعنت
بر پدر شهر و شهریار علی جان

عنّت بر کشور جم و کی و لعنت
بر پدر تاج و تاجدار علی جان

نفرین بر کشورغم آور و نفرین
برغم و غمخوار و غمگسار علی جان. . . 6

عارف موسیقی دان با ذوق و تصنیف ساز طراز اولی بود اما شعر عشقی از او بهتر است. واگرچه همین خشم و خشونت و همین - و گاهی بدتر از این - هتاکی و فحاشی در هجو سیاسی او به چشم می خورد، اما مایه طنز و مطایبه آن بیشتر از شعر عارف است. زمانی وحید دستگردی شعری در مدح سردار سپه گفته و ضمن آن تصفیه حسابی با عارف و عشقی کرده بود. در آن زمان عارف هوا خواه پرو پا فرص رضاخان بود و عشقی هم نسبت به او نظر مثبتی داشت اگرچه بعداً نظرش را تغییر داد. عشقی در جواب وحید دستگردی گفت:

ای وحید دستگردی شیخ گندیده دهن
ای که نامیدی همی گندهانت راسخن

ای شپش خورشیح یاوه گوی شندر پندری
ای نداده امتیاز شعر با گند دهن

پوستین برپیکرت چون جلد خرسی کول سگ
هیکت اندر عبا چون دوش نسناسی کفن

برسرت عمامه چون آلوده باگچ سنده ای
رو در آئینه نگر باور نداری گر زمن

ای سخن هایت همه مانند گوز اندر هوا
وی زیانت دردهان مانند گه اندر لگن

و بر هرکس که پولی پی بری خوانی ثنا
خواه خدمتگار ملک و خواه بدخواه وطن

خوب تو آخوند خر شعری بگو پولی بگیر
عارف و عشقی چه کردند ای لاغ بی رسن؟ 7

این قصیده بلندی ست و گاه فحش هایی در آن هست که - اگرچه کتباً منتشر شده - شفاهاً هم قابل تکرار نیست. اما طبع آتش زای این شاعر جوان چنان بود که وقتی از عارف هم دلگیر شد گفت:

عامیان شعر تو با شکر برابر می کنند
عارفان زین وهم باطل خاک بر سر می کنند

ارگاه قندازیک در ش قندار می برند
از در دیگر چغندر بارش اندر می کنند

ازدهانت هر سخن آید برون چون شکر است
پس یقین رندان به ما تحت چغندر می کنند 8

"خرنامه" او از نظر عواطف و احساسات، و نحوه بیان آن، خیلی به "خرنامه" عارف نزدیک است جز این که شعر بهتری ست:

دردا و حسرتا که جهان شد به کام خر
زد چرخ سفله سگه دولت به نام خر

خرها وکیل ملت و ارکان دولت اند
بنگر که تاچه پایه رسیده مقام خر

بددائمی ریاست خرها به ملک ما
ثبت است بر جریده عالم دوام خر

روزی که مجلس وزرا منعقد شود
ربار چون طویله شود ز ازدحام خر

در غیبت وزیر معاون شود کفیل
گوساله ای است نایب وقائم مقام خر

این شعر را به نام سپهدار* گفته ام
تا در جهان بماند پاینده نام خر

امروز روز خرخری و خرسواری است
فرداست روز خرکشی و انتقام خر9)
* منظور فتح الله خان اکبر معروف به سپهدار رشتی ست.

رضدیت با قرارداد 1919 شاعر و قلمزن و روزنامه نویسنده هنگامه ای برپا کردند که شرح کامل
نحتی در یک جلد کتاب هم نمی گنجد. در صدر این مقاله یک بیت از شعری را که عارف
خطاب به وثوق الدوله، رئیس الوزراء و عاقد آن قرارداد، گفته بود نقل کردیم. عارف در شعر
دیگری گفت:

به اردشیر غیور دراز دست بگو
نه خصم ملک ترا جزو انگلستان کرد

عشقی چند شعر در این باره دارد. بیت اول یکی از آنها این است:

ی وثوق الدوله ایران ملکِ بابایت نبود
جره المثل زمان بجگی هایت نبود

در بیت بعدی به دختر وثوق تهمت می زند که قابل تکرار نیست. فیروز میرزا نصرت الدوله در
تابینه وثوق اول وزیر عدلیه و سپس وزیر خارجه بود و در عقد قرارداد نقش مهمی داشت.
فرخی یزدی در قطعه ای گفت:

نصرت الدوله در فناء وطن
در اروپا کند تلاش، بین

گاه پاریس و گه ژنو او
ابا لبی پر ز ارتعاش بین

ر بر لرد کرزنش تعظیم
باصدای جگرخراش بین

همچو دلّال در فروش وطن
دائمش مشتری تراش بین

تا وطن را به انگلیس دهد
کاسه گرم تر ز آتش بین 10

پیش از دعوی جمهوری، عشقی به ملیون ارادتی نداشت. مدرس را به خاطر پشتیبانی اش
ز قوام السلطنه مردود می دانست و نسبت به مؤتمن الملک و برادرش مشیرالدوله و امثال
آنها نیز نظری تحقیر آمیز داشت.

دوش شنیدم که گفت مؤتمن الملک
پا نگذارم دگر به ساحت مجلس

گفت تدین که ای گوز مساوات

گفت مساوات کای به ریش مدرس 10

در عوض از سلیمان میرزا (بعداً اسکندری) که هوادار دولت رضاخان بود پشتیبانی می کرد. و وقتی که سلیمان میرزا را بر سر منابر تکفیر کردند و شایع شد که به تحریک قوام السلطنه بوده است عشقی گفت:

در بیستمین قرن و سپس حربه تکفیر؟
این ملت اکبیر

فسوس نفهمید که آن از چه مَمَر بود
دیدي چه خبر بود؟

کفیر سلیمان نمازّي و دعایي
ملت به کجائي؟

ن مسئله کي منطقي اهل نظر بود
دیدي چه خبر بود؟

ازمن به قوام این بگو: الحق که نه مردی
زین کار که کردی

ریدی به سر هر چه که عمّامه به سر بود
دیدي چه خبر بود؟

ابیات بالا در قصیده متزاد بسیار بلندی ست که عشقی به میمنت پایان یافتن دوره مجلس چهارم گفت:

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود
دیدي چه خبر بود؟

هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود
دیدي چه خبر بود؟

در این شعر - از مستوفی الممالک و سلیمان میرزا که بگذریم - برای هیچیک از رجال سیاسی زن و دختر نگذاشته بود. از جمله در باره مدرس :

یگر نکند هو نزند جفت مدرس
در سالن مجلس

بگذشت دگر، مدتی ار محشر خربود
دیدي چه خبر بود؟

؛ در باره فیروز میرزا نصرت الدّوله:

شهزاده فیروز همان قحبه خائن
با آن پز چون جن

م صیغه کِرن بُد و فکر دَدَر بود
دیدي چه خبر بود؟ 12

وقتي که تبلیغات برای ایجاد رژیم جمهوری از سوی هواداران رضاخان شروع شد عارف به وجد آمد و به آن پیوست:

پس از مصیبت قاجار عید جمهوری
قین بدان بود امروز بهترین اعیاد

خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد. . .

به دست جمور هر کس رئیس جمهور است
همیشه باد در انتظار رادمردان راد

و در شعري دیگری گفت:

باد سردار سپه زنده به ایران عارف
کشور رو به فنا رابه بقا خواهد برد

ما عشقي برخلاف عارف بي گمان شد که این بار دست انگلیس به جای قوام السلطنه- از آستین رضاخان بیرون آمده، و در نتیجه به مخالفان او پیوست و از جمله در تنها تصنیفی که از او بجا مانده گفت:

تا تهیه در لندن شد اساس جمهوری
خودسري تدارک شد برقیاس جمهوری

ارتجاع و استبداد در لباس جمهوری
آمد و نمود حيله با رنود جمهوری

جمهوري نقل پشکل است این
بسیار فشنگ و خوشگل است این 13

هزلیات عشقي در باره جمهوری به نسبت از بهترین هجویات سیاسی اوست. در مثنوی بلندي به عنوان «جمهوری سوار» نخست حکایت درازی در باره کلاهداری به نام "یاسی" گفت و سپس او را با "جمبول" (John Bull) که در فرهنگ عامیانه قدیم انگلیس مظهر این کشور است) مقایسه کرد:

یاسی ما هست این یار عزیز
حضرت جمبول، یعنی انگلیز. . .

باوثوق الدوله بست اول قرار
دید از آن حاصلی نامد به کار. . .

چون که او مایوس گردید از وثوق

کودتایي کردوايران شد شلوع. . .

کودتا هم کام او شیرین نکرد
این حناهم دست اورنگین نکرد. . .

ندراین ره مدّ تي اندیشه کرد
ا که آخرکار یاسی پیشه کرد

عَلَمَ جمهوری را برداشت:

گفت جمهوری بیارم در میان
هم از آن بردست خود گیرم عنان

خلق جمهوری طلب را خر کنم
زانچه کردم بعد از این بدتر کنم...

نقش جمهوری په پای خر ببست
جرمانه زد به خم شیره دست

ناگهان ایرانیان هوشیار
هم زخر بدین و هم از خر سوار

های و هو کردند: این جمهوری است؟
در قواره پس چرا مغفوری است؟

پای جمهوری و دست انگلیس؟
دزد آمد، دزد آمد، آی پلیس

این چه بیرق های سرخ و آبی است
مردم این جمهوری قلابی است. . .

ملك الشعراء بهار به نسبت دیگر شاعران سیاسی معاصر خود اهل طنز و هجو نبود، اما البته از او هم طنز و هجو سیاسی- چه در آن دوره چه در زمان رضاشاه و چه پس از آن- باقی است. یکی از بهترین آثار او شعر بلند "جمهوری نامه" است که به زبان محاوره ای و گاه عامیانه گفته شده. این شعر در همان زمان بدون امضاء و به شکل شب نامه منتشر شد. با توجه به چندین شعر که عشقی همان روزها در باره این موضوع منتشر کرده بود- عموماً پنداشتند که این شعر هم کار اوست. در واقع، این شعر با همکاری بهار و عشقی سیروده شده بود اگر چه فقط چهار بند آن از عشقی و باقی از بهار است. در این شعر طولانی کل داستان بسیج برای اعلام جمهوری و مقاومت در برابر آن و شکست آن با جزئیات تشریح شده. جمهوریخواهان رو به رضاخان می گویند:

نخستین بار سازیم آفتابی
علامت های سرخ انقلابی

نه جمهوری بُوَد حرف حسابی؛
چو تو گشتی رئیس انتخابی

بیايد گفت کاین مرد فداکار
و د خودپادشاهي را سزاوار

دريغ از راه دور و رنج بسيار

سپس رهبران جنبش جمهوري نام برده مي شوند:

چو جمهوري شود آفای دشتي*
لمدارش بود شيطان رشتي*

تدين * آن سفید کهنه مشتي
شیند عصرها در توي هشتي

کند کور و کچل ها را خبردار
حلاج و ز رواس و ز سمسار

دريغ از راه دور و رنج بسيار

*- علي دشتي، روزنامه نگار
*- ميرزا کریم خان رشتي (خان اکبر)
*سید محمد تدين نماينده مجلس

ز عدل الملک * بشنو یک حکایت
که آن بالا بلند بي کفایت

میانجی گشته بين بول و غایط
کندگاهی تدين را حمايت

شود گاهی سلیمان* را مدد کار
که سازد این دورا بایکدگریار

دريغ از راه دور و رنج بسيار

*- حسين دادگر نماينده مجلس
*- سلیمان میرزا (بعداً اسکندري) نماينده مجلس

تدين کهنه الدنگ قلندر
نموده نوحه جمهوري از بر

عجب جنسي ست این، الله اکب
رگهي عرعر نماید چون خر نر

زمانی پاچه گیرد چون سگ هار
ولي غافل ز گردن بند و افسار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

دبیر اعظم* آن رند سیاسی
ز کمپانی نماید حق شناسی

زند تپیا به قانون اساسی
به افسون های نرم دیپلوماسی

ه سردار سپه گوید به اصرار
ه جمهوری نباشد کار دشوار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

*- فرج الله خان بهرامی، رئیس دفتر سردار سپه

نمایش می دهد این هفته عارف
به همراهی جمعی از معارف

شود معلوم با جزئی مصارف
که جمهوری ندارد یک مخالف

دلّ ل می شود با ضرب و با تار
که مشروطه ندارد یک طرفدار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

به تهران نیست یک تن انقلابی
جز مشروطه خواهان حسابی

که از وحشت نگردند آفتابی
اگر کردند قدری بد لعابی

بیاریزیشان بر چوبه دار
به نام ارتجاعیون و اشرار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

در نتیجه مجلس تحت تأثیر قرار گرفت ولی در کشمکش که پیش آمد سیلی خوردن «آن مرد
دیندار» یعنی سید حسن مدرس - کفه را به زیان جمهوریخواهان گرداند:

از این افکار مالیخولیایی
به مجلس اکثریت شد هوایی

تدین کرد خیلی بی حیایی
به یک دم بین افرادش جدایی

فتاد از یک هجوم نابهنجار
از آن سیلی که خورد آن مرددیندار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

از آن سیلی ولایت پرصدا شد
دکاکین بسته شدغوغابه پا شد

به روزشنبه مجلس کربلا شد
به دولت روی اهل شهر واشد

که آمد در میان خلق سردار
برای ضرب و شتم وزجروکشتار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

ولی استفسار سردار سپه از ریاست وزرا با واکنش شدید مواجه شد:

به تعلیمات مرکز با گزارشات
رسید از احمد آقا* تلگرافات

که سرباز لرستان و مضافات
ماید از رضاخان دفع آفات

قشون غرب گردد زود سیار
سوی مرکز پی تنبیه احرار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

*- احمد آقا خان (بعداً سپهبد امیر احمدی) امیر لشکر غرب.

میر لشکر شرق آن یلِ راد*
یک اولتیماتوم از مشهد فرستاد

به مبعوثان* دو روزه مهلتی داد
ه آمد جیش تا فراش آباد

باید بر مُراد ما شود کار
ولی بر توپ خالی نیست آثار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

*- حسین آقا خزاعی فرمانده لشکر خراسان
*- مبعوثان، مجلس شورای ملی

و این سبب شد که اکثریت مجلس دوباره رضاخان را برای ریاست وزرا دعوت کنند.

کیلان این تشد رها چون شنیدند
زجای خویش از وحشت پریدند

به تنبان های خود از ترس رسیدند
نود رأی موافق آفریدند

راین جمعیت مرعوب گه کار
سلیمان بن محسن* شد علمدار

دریغ از راه دور و رنج بسیار 15

*- سلیمان میرزا (بعداً اسکندری) پسر محسن میرزا کفیل الدوله.

بهار گاه با همکاران و مخالفانش در مجلس نیز شوخی هایی می کرد. از جمله وقتی از یکی
نواسته بود که به عضویت او در کمیسیون خارجه مجلس رأی دهد، و او گفته بود رأی ممتنع
خواهد داد، بهار گفت:

دوش گفتم به دست غیب وکیل
کای مثل در بلند فریادی

در کمیسیون خارجه بنویس
نام این بنده را به استادی

داد پاسخ: سپید خواهم داد
که چنین است شرط آزادی

گفتمش مایه تعجب نیست
تو همیشه سپید می دادی 16

زمانی هم که در زندان، پاسبان از رفتن او به دستشویی جلوگیری کرده بود گفت:

گرفتم آفتابه که گیرم ره مبال
آزان گرفت راهم وگفتا اجازه نیست

گفتم تو تا اجازه فراز آری از رئیس
من ریده ام به خویش، بگفتا که چاره نیست

پاران نظر کنید که جزمی به روزگار
آن کس که بی اجازه دولت نرید کیست 17

وقتی که این شعر گفته شد دوره مشروطه به پایان رسیده بود و شعرهایی از این دست،
اگرچه گفته می شد ولی دیگر په چاپ نمی رسید. پس از شهریور 1320 هم یک دوره دیگر
نرج و مرج و هم هتاکي و فحاشي سياسي دوباره آغاز شد. اما داستان این را باید جای
دیگری گفت.

کالج سنت آنتونی و دانشکده شرق شناسی دانشگاه آکسفورد نوامبر 2005

پانوشت ها:

- 1-مقالات دهخدا، جلد اوّل، به کوشش دکتّر سید محمد دبیر سیاقی، تهران، تیراژه، 1362، صص 194-195.
- 2- همان، صص 187-188.
- 3-دیوان ایرج میرزا، به اهتمام محمد جعفرمحبوب، تهران: نشر اندیشه، 1342، صص 10-11.
- 4- همان، صص 207-210.
- 5- کلیات دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، تهران: سیف آزاد، 1327، صص 203-205.
- 6- همان، صص 309-316.
- 7- کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: مشیر سلیمی، بی تاریخ، صص 405-409.
- 8- همان، ص 415.
- 9- همان، صص 402-404.
- 10- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، تهران: امیر کبیر، 1366، ص 194.
- 11- کلیات مصور عشقی، ص 404.
- 12- همان، ص 284.
- 13-
- 14- همان، صص 263-266.
- 15- دیوان ملک الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار، جلد دوم، تهران، 1368، صص 388-398.
- 16- این شعر در چاپ اوّل دیوان بهار به کوشش محمد ملکزاده چاپ شده؛ جلد دوم، تهران: امیر کبیر، 1336، ص 504